چرخهٔ تاریکی

شب یلدا و ایستادن انسان در لبه‌ی ناامیدی



یلدا، جشنِ نور یا یادآورِ ترس؟

شب یلدا در آیین باستانی ایران، صرفاً جشنِ طولانی‌ترین شب سال نیست؛ یلدا یادآور ایستادن انسان در لبه‌ی ناامیدی است، جایی که تاریکی نه یک استعاره، بلکه واقعیتی فیزیکی و استخوان‌سوز بوده است. اگر این شب را فقط با انار و شمع و شعر بفهمیم، به آن خیانت کرده‌ایم. یلدا از دل ترس زاده شد، نه از دل آسایش

غار، نخستین معبد بشر

در روزگاری که زمین در چنگال عصرهای یخبندان اسیر بود، شب‌ها معنا داشتند؛ تاریکی دشمن بود و سرما قاتل. انسانِ نخستین، که هنوز به خدایانش یقین نداشت، به غار پناه می‌برد؛ رحمِ سنگی زمین. غارها نه فقط پناهگاه، بلکه نخستین معبدهای بشر بودند. جایی که آتش، خورشیدِ کوچک انسان شد و امید، به اندازه‌ی شعله‌ای لرزان تعریف می‌شد. یلدا در چنین جهانی متولد شد؛ جهانی که در آن زنده‌ماندن، خود یک آیین بود





بشریت در پیِ مهارِ زمان

از دل همین ترسِ کیهانی، ساختارهای عظیم سر برآوردند؛ اهرام.

از مصر تا فلات ایران، از چین تا آمریکای مرکزی و تمدن مایا. این بناها فقط نمایش قدرت نبودند آن‌ها تقویم بودند، ابزار فهم زمان، و تلاشِ مذبوحانه‌ی بشر برای مهار چرخه‌های بی‌رحم طبیعت. تمدن‌هایی که خورشید را می‌پاییدند، چون می‌دانستند اگر خورشید بازنگردد، هیچ‌چیز بازنمی‌گردد. یلدا، لحظه‌ای است که انسان با اضطراب به افق نگاه می‌کند و می‌پرسد: آیا نور دوباره خواهد آمد؟

نجات در دل تاریکی

در کنار آسمان، انسان به دل زمین نیز رفت. شهرهای زیرزمینی.
از ایران تا آناتولی، نشانه‌ی فرار نیستند نشانه‌ی سازگاری‌اند. روایت مردمان مورچه‌ای در اسطوره‌های قوم هوپی، که بنا بر نقاشی‌های صخره‌ای بشر را در دل زمین پناه دادند، استعاره‌ای هولناک اما صادقانه است نجات همیشه از آسمان نمی‌آید گاهی باید به تاریکی عمیق‌تر فرو رفت تا زنده ماند. یلدا دقیقاً همین تناقض است، پذیرش تاریکی برای عبور از آن





زایش میترا از دل غار

در آیین میترائیسم، این امید شکل اسطوره می‌گیرد. زایش ایزد میترا از دل غارِ رودافشان در رشته‌کوه البرز، تصادفی نیست. غار، تاریکی مطلق؛ آب، جریان؛ و تولد، وعده. میترا نمی‌گوید تاریکی تمام شده است، بلکه وعده‌ی پایان آن را می‌دهد. یلدا جشن پایان شب نیست، جشن ایمان به پایان شب است. تفاوتی ظریف اما سرنوشت‌ساز

چرخه‌ی بی‌پایان

یلدا در نهایت ما را به یک حقیقت تلخ می‌رساند هیچ‌چیز ثابت نیست. نه زمین، نه اقلیم، نه نور، نه تاریکی.

عصرهای یخبندان می‌آیند و می‌روند، تمدن‌ها زاده می‌شوند و دفن می‌گردند، خدایان ظهور می‌کنند و فراموش می‌شوند.

آنچه تکرار می‌شود، خودِ چرخه است

یلدا یادآور این تکرار بی‌پایان است. این‌که امید همیشگی نیست، اما بازمی‌گردد. و شاید شجاعانه‌ترین کار انسان، نه جشن گرفتن نور، بلکه بیدار ماندن در تاریک‌ترین شب و نگاه کردنِ بی‌واهمه به حقیقتِ ناپایدار جهان باشد